

در مجموعهٔ رمان‌های گرال در قرن بیستم در ادبیات فرانسه و پیشینهٔ اسطوره‌های آنها

آندیا عبائی^۱

آرزو رسولی (طالقانی)^۲

چکیده

"اسطورهٔ گرال"^۳ در ادبیات و به واسطهٔ ادبیات ساخته شده و از زمان کرتین دو تروآ و تحت تأثیر متون مقدس شکل یافته است. اما این اسطوره ادامهٔ سنت خاص همان گرالی نیست که پیش از آن در ادبیات قرن دوازدهم فرانسه وجود داشت. در اثر کرتین دو تروآ، گرال جنبهٔ تقدس ندارد اما ظهور آن در میان رشته‌ای حوادث عجیب معمایی است که سرآغاز اسطوره‌ای می‌شود. هستهٔ اسرارآمیز و غیرمنتظرهٔ قصهٔ گرال رفته رفته موضوع جستجوی افسانه‌ای می‌شود که تداوم می‌یابد و بارها و بارها بازنویسی می‌شود. به نظر می‌رسد افسانهٔ گرال با ظهور عصر مدرن از بین برود، اما از قرن نوزدهم شاهد ظهور دوبارهٔ این اسطوره به طور پراکنده و گذرا در آثار نویسندگانی همچون ژرژ ساندر، ژرار دو نروال و یا ژول لافورگ هستیم. سپس شکوفایی دوبارهٔ این اسطوره در قرن بیستم به اوج خود می‌رسد، به گونه‌ای که می‌توان از چرخهٔ جدید گرال سخن گفت. این چرخه با پاسخ پروردگار (۱۹۳۳) اثر آلفونس دو شاتوبریان آغاز می‌گردد. پس از او ژان کوکتو (شوالیه‌های میز گرد، ۱۹۴۸)، ژولین گراک (ماهگیرشاه، ۱۹۴۸) و پی‌یر بونوا (مونسالوا، ۱۹۵۷) در آثار خود اسطوره را زنده می‌کنند. بدین ترتیب، تعداد زیادی رمان‌های گرال پدید می‌آیند، اما همهٔ این گرال‌ها مانند هم نیستند. در این پژوهش، سعی بر این است که پس از مطالعهٔ نسخه‌ها و تفاوت‌های میان این نسخه‌ها، برخی قوانین تحول این اسطوره در طی قرون همچون "هستهٔ تغییرناپذیر"، "وارونه شدن" و "جذب اسطوره‌های سیال" را مشاهده و استخراج کنیم.

واژگان کلیدی: گرال، کرتین دو تروآ، مونسالوا، ماهگیرشاه، اسطوره

دوره چهاردهم شماره ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۹۶

۱. استادیار دانشگاه شهید بهشتی

A_abai@sbu.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه شهید بهشتی

A_rasouli@sbu.ac.i

3. Graal. "جام"

4. Chrétien de Troyes

مقدمه

"اسطوره گرال"^۱ در حقیقت در ادبیات و به واسطه ادبیات ساخته شده و از زمان کرتین دو تروآ^۲ و تحت تأثیر متون مقدس شکل یافته است. اما این اسطوره ادامه سنت خاص گرال نیست که پیش از آن در ادبیات قرن دوازدهم فرانسه وجود داشته باشد (Walter 2004a:11). در اثر کرتین دو تروآ، گرال جنبه تقدس ندارد اما ظهور آن در میان رشته‌ای حوادث عجیب معمایی است که سرآغاز اسطوره‌ای می‌شود. هسته اسرارآمیز و غیرمنتظره قصه گرال رفته رفته موضوع جستجویی افسانه‌ای می‌شود که تداوم می‌یابد و بارها و بارها بازنویسی می‌شود.

اسطوره گرال و ماجراهای رمان‌های آرتوری قرن‌ها باقی ماند و سراسر ادبیات قرون وسطی را فراگرفت. بعدها، این افسانه‌ها ادامه یافت و تا دوره رنسانس، در قرن هجدهم میلادی دستخوش تغییراتی شد. امروزه نیز این قبیل مضامین چنان بازتابی یافته‌اند که می‌توان آن را مجموعه گرال تازه‌های دانست. از کرتین دو تروآ تا پارسیفال ریچارد واگنر یا ماهیگیرشاه ژولین گراک، همینطور تعداد زیادی رمان‌های گرال وجود دارد اما همه گرال‌ها مانند هم نیستند.

در این مقاله از خود می‌پرسیم که چرا افسانه گرال منحصر به قرون وسطی نشده و با آن نمرده است. در ضمن سعی خواهیم کرد که با بررسی داستان‌های گرال در قرون وسطی و مقایسه آنها با داستان‌های گرال که در ادبیات قرن بیستم فرانسه پدید آمدند، قوانین تحول اسطوره گرال را استخراج کنیم.

گرال: از کلمه تا اسطوره

تعدادی رمان گرال از نویسندگان مختلف وجود دارد که در فاصله قرن‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی با اهداف ادبی متفاوت نوشته شده‌اند. نخستین "رمان گرال"، یعنی نخستین متنی که بنیان‌های این اسطوره در آن طرح می‌شود، از آن کرتین دو تروآ، رمان‌نویس نیمه دوم قرن دوازدهم، بوده است. نام این رمان قصه گرال^۳ است و شخصیت پرسوال^۴ را نشان می‌دهد که برای اولین بار با شیئی اسرارآمیز به نام گرال روبرو می‌شود که رازهای زیادی آن را احاطه کرده است.

1. Graal

2. Chrétien de Troyes

3. Le Conte du Graal

4. Perceval

پرسوال جوان پدر و دو برادرش را از دست داده است. او همراه با مادرش در جنگلی متروک زندگی و به شدت از جهان دوری می‌کند. ساده‌لوح است. هیچ آموزشی ندیده و از دین و شوالیه‌گری هیچ نمی‌داند. روزی شوالیه‌هایی در جنگل می‌بیند و چنان مجذوب ظاهر آنان می‌شود که تصمیم می‌گیرد خودش هم شوالیه شود. مادرش می‌کوشد او را بازدارد اما موفق نمی‌شود. او چند نبرد می‌کند و بر چند حریف پیروز می‌شود. سرانجام به خانهٔ ماهیگیرشاه^۱ می‌رسد، آنجا چشمش به گرال و نیزه‌ای می‌افتد که از آن خون می‌چکد. از آنجا که مادرش به او توصیه کرده زیاد صحبت نکند، با دیدن این اشیاء خارق‌العاده، از کسی چیزی نمی‌پرسد، حال آنکه باید دو سؤال می‌پرسید تا به این قلمرو که نفرینی تاریک بر آن حکومت می‌کرد، حاصلخیزی را بازگرداند. پس از اشتباهی که از او سر می‌زند، گناهکار شده و به شوالیه‌ای سرگردان، اندیشناک و اندوهگین تبدیل می‌شود تا آنکه به هنگام عید پاک، به راهبی برمی‌خورد و راهب نامهای سرّی خداوند را بر او آشکار می‌کند. به این ترتیب، سیر و سلوک پرسوال به پایان می‌رسد حال آنکه سیر و سلوک گوون^۲ به موازات آن جریان دارد.

بنا بر این چکیده، درمی‌یابیم که در آغاز داستان اصلاً جستجوی گرال مطرح نبوده است چرا که پرسوال به کلی از وجود آن بی‌خبر است. پرسوال به هنگام خوردن غذایی شاهانه، شیء می‌بیند که نوری هم از آن ساطع است و از برابری می‌گذرد، اما ساکت می‌ماند. این شیء مقدس نیست اما در هاله‌ای از راز فرو رفته است. در این رمان، نهایتاً توضیحی داده نمی‌شود. ناتمامی داستان باعث می‌شود در قرون وسطی چهار تکمله بر رمان کرّین نوشته شود. همهٔ این داستان‌ها (به نظم) براساس طرح کلاسیک رمان‌های ماجراجویانه و جستجوگرانه گسترش می‌یابند. چالش این رمان‌ها یافتن گرال و گشودن راز آن است. علاوه بر این آثار فرانسوی، اقتباس مهمی هم به زبان آلمانی از این اسطوره صورت گرفته است: *پارسیفال و لفرام اِسِنباخ*^۳ که میان سال‌های ۱۲۰۰ و ۱۲۱۰م تألیف شد. این اثر نشان می‌دهد که شناخت دقیقی از رمان کرّین دارد اما در آن، کوشش شده مضامین و شخصیت‌های اثر فرانسوی طوری بازآفرینی شوند که برای مردمانی با فرهنگ ژرمن مأنوس باشند. نام برخی شخصیت‌ها عوض شده است: نام

1. Roi Pêcheur

۲. Gauvin. خواهرزادهٔ آرتور و یکی از شوالیه‌های میزگرد.

3. Wolfram Eschenbach

ماه‌گیرشاه آمفورتاس^۱ شده است. صحنه‌ها تغییر کرده یا صحنه‌هایی به آن افزوده شده‌اند. خود گرال تحت‌تأثیر جریان‌های مختلف از جمله جریان‌های شرقی دستخوش تغییراتی شده است.

به نخستین مجموعه متونی که مکمل رمان کرتین هستند، باید شاخه^۲ دوم متون را نیز افزود که هسته^۳ اولیه^۴ آنها بازنویسی کاملاً مسیحی شده^۵ رمان کرتین است. در این شاخه، می‌توان به اثر روبر دو برون^۶ به نام رمان سرگذشت گرال^۷ اشاره کرد. در این رمان که حدود سال‌های ۱۲۰۰م نوشته شده، نه مسئله آرتورشاه مطرح است و نه شوالیه‌های میز گرد، چون داستان در دوره مسیحیت می‌گذرد؛ و گرال در این داستان جام شام آخر است که خون مسیح در آن جمع می‌شود. این داستان از مضمونی غیر مسیحی رفته رفته به افسانه‌ای مسیحی تحول می‌یابد. "از این رو، درک افسانه^۸ گرال" برابر است با دریافت تحولی که عجایب‌العجایب را به معجزه و اسطوره تبدیل کرده است" (Walter 2004 b:15). از رمان روبر سنتی طولانی نشأت می‌گیرد که پس از مجموعه‌ای بازآفرینی‌ها و توصیفات، به جستجوی گرال مقدس^۹ می‌انجامد که حدود ۱۲۲۰م به نثر نوشته شد. به این ترتیب، حدود میانه^{۱۰} قرن سیزدهم اسطوره به اوج خود می‌رسد.

با این حال، کلمه^{۱۱} گرال یا مفهومی که بر آن دلالت کند، در کتاب مقدس نیامده است. این کلمه را الیان دو فروآدمون gallice^{۱۲} نامیده است. همانطور که معلوم است، معنای آن متعلق به زبان عامیانه است نه زبان عالمانه. این کلمه به هیچ شکلی در زبان لاتین نیامده است. در زبان فرانسه هم در قرن دوازدهم میلادی پدیدار شد (Walter 2004 a:21). همین ملاحظات زبانشناختی کافی است تا بنا بر آن نظری را که گرال را به هر شکلی متعلق به دوره مسیحیت و شیء مقدسی بازمانده از مصائب مسیح می‌داند و احتمالاً سنتی بیوقفه از دوره انجیل‌ها داشته است، مردود بشماریم. به طریق اولی، داستانی کهن هم به زبان لاتین وجود ندارد که در آن، گرال مرکز اسطوره‌ای یا سنت اسرارآمیز بزرگی وابسته به کلیسا و انجیل بوده باشد. بنابراین، کلمه^{۱۳} گرال پیش از کرتین هیچ بار اسطوره‌ای خاصی نداشته است. یک گرال، صرفاً ظرفی بوده که بتوان در آن غذا خورد، یا شاید

1. Amfortas

2. Robert de Boron

3. *le Roman de l'Estoire dou Graal*

4. *La Quest del saint Graal*

5. *Héliand de Froidemont*

غذایی خاص.

دربارهٔ مسئلهٔ خاستگاه گرال که به اثر کترین دو تروآ بازمی‌گردد، بسی قلم‌فرسایی شده است. قصهٔ گرال از کتاب مقدس نمی‌آید. خاستگاه آن مانند دیگر داستان‌های این نویسنده کاملاً غیرمسیحی است. مرحلهٔ سلتی آن (بنابر فرض ما) خود بی‌گمان تنها حلقهٔ زنجیری از دگرگونی‌ها و اقتباس‌هایی است که بر متن قومی-مذهبی صورت گرفته، و این متن نیز مانند دیگر داستان‌های آرتوری، ریشه در آنچه "مضمون بریتانیایی" می‌نامیم، دارد (Walter 2004a:27).

آفرینش ادبی در قرون وسطی بر پایهٔ داستان‌های نو نیست، بر مبنای اقتباس از داستان‌های موجود است، داستان‌های برخاسته از متون نوشته شده به زبان لاتین یا داستان‌های بجا مانده از سنت شفاهی (به عبارتی قصه‌های برآمده از فرهنگ مردم). افسانهٔ گرال آشکارا به گروه دوم تعلق دارد، پیش از آنکه کترین سنت مکتوب خاص خود را از آن شکل دهد.

به عقیدهٔ فیلیپ والتر^۱، اسطورهٔ گرال هنگامی که احتمالاً دوباره در قرون وسطی ظهور می‌کند، داستانی نیست که در ادبیات و محتوای خود سنگواره و بی‌حرکت مانده باشد. داستان خارق‌العادهٔ دگرگونی‌های تخیلی است که به یاری ادبیات، پیرامون شیء "ابداعی" کترین دو تروآ رخ می‌دهد و قرن‌ها نقش کاتالیزور حقیقی تخیلات غربی را ایفا خواهد کرد (Walter 2004 a:31).

نویسندگان قرون وسطی کوشیدند نمادهای پیشمسیحی را به نمادهای مسیحی نزدیک کنند. دیگر گرال نه کاملاً پیشمسیحی است و نه کاملاً مسیحی.

ناپدید شدن و پیدایش دوباره گرال (قرن‌های ۱۹-۱۶)

به نظر می‌رسید افسانهٔ گرال با ظهور عصر مدرن از بین برود. سال‌های ۱۵۳۰ نقطهٔ عطفی است برای رمان‌های "بریتانیایی" میزگرد. فرانسوا رابله^۲ (۱۵۵۳-۱۶۸۳) از این افسانه الهام می‌گیرد و میراث‌دار سنت رمان‌های "بریتانیایی" می‌شود. نمونه‌ای از این دست فصل "دریانوردی پانتاگروئل"^۳ او از کتاب چهارم^۴ (Chap XLII et XLIII, 1552) p.637-639 است. زیرا این فصل آشکارا ادامه و تکرار همان سفرهای دریایی سلتی

1. Philippe Walter

2. François Rabelais

3. "Navigation Pantagruéline"

4. *Quart Livre*

5. Imrama

است، سفرهای دریایی افسانه‌ای از جزیره‌ای به جزیره‌ای دیگر. رابله که هنوز وابسته به مضامین قرون وسطایی است، آخرین حرکت ادبی این سبکی را دربارهٔ مسئلهٔ گرال نشان می‌دهد. زیرا پس از او، گرال رو به زوال می‌رود و میمیرد. از آن زمان به بعد، عقل‌گرایی و اسطوره‌زدایی به راه می‌افتد. اگر پیر سالاماجرای تریستان را دوباره به نثر می‌نویسد، برای آن است که مشخصاً به شوالیه‌گری آرتوری انتقاد کند. اگر ژان موژن^۲ کتاب تریستان تازه را در ۱۵۵۴ منتشر می‌کند، برای آن است که هرگونه نیروی جادویی را از مهرگیاه تقدیرساز سلب کند. پس از رابله و پس از مونتینی^۳، سکوتی دربارهٔ گرال حکمفرما می‌شود، سکوتی طولانی به مدت حداقل دو قرن. این مضامین که به باور نویسندگان بزرگ از آن اسطوره‌های یونانی و لاتینی است، دیگر اندیشه‌شان را به خود مشغول نمی‌کند. رفته‌رفته، پس از بیش از دو قرن که گرال گویی زیر شن‌های صحرا مدفون شده بود، دوباره در چند آبادی پراکنده سربرآورد، در قرن نوزدهم و با آثار ژرژ ساندر^۴ و ژرار دو نروال^۵ و امثالهم.

این گرالها، مشخص یا نامشخص، شکل‌های گوناگون طلسم افسانه‌ای را نشان می‌دهند. ساندر در رمان خود به نام *کنسوئلو*، *کنتس دو رودلستاد*^۶، ساده‌لوحی را نشان می‌دهد که آزمونه‌های زیادی را از سر می‌گذراند. پس از مدتی، او و قهرمان زن داستان، *کنسوئلو*، از طریق مسیری اسرارآمیز به قلعه‌ای دور از دسترس می‌رسند که ساکنان آن برادران "نامرئی" بودند. بی‌گمان به یاد قلعهٔ عجایب^۷ در قصهٔ *گرال* می‌افتیم. و در پایان، پی به نام این قلمرو بی‌مکان می‌بریم: *گرال مقدس*! و ژرژ ساندر خوانندگان را از ماهیت این عناصر تخیلی قرون وسطایی باخبر می‌کند: "گرال مقدس باید به معبد عجایی در انتهای غاری ناشناخته رفت و آمد می‌کرد. جام گرانبهایی که عیسی معجزهٔ شام آخر را در آن ریخت. حاوی لطف الهی، عصارهٔ آسمانی و تجسم خون و اشک‌های مسیح. دیدن آن برای تغییر جسم و روح و محافظت از مرگ کافی می‌بود." (Sand 1959: t. III, 507).

ژرار دو نروال که در ۱۸۵۱ واگنر را کشف کرد و او را می‌ستود، در نخستین صفحهٔ پاندورا^۸ (۱۸۵۴: ۶۵۵) از "جام متبرک گرال مقدس عرفانی" یاد

1. Pierre Sala

3. Montaigne

5. Gérard de Nerval

7. Château des merveilles

8. *La Pandora*

2. Jean Maugin

4. George Sand

6. *Consuelo, la Contesse de Rudolstadt*

می‌کند. و اگر اینها را دقیقتر بررسی کنیم، این قطعات پراکندهٔ پازل ممکن است بتواند برای خواننده‌های ریزبین، مجموع بنمایه‌های اساطیری را که کل افسانهٔ گرال را شکل می‌دهند، بازسازی کنند. در واقع، چه چیز در آن خواهیم یافت؟

قهرمان داستان که سرنوشتش از پیش معلوم شده، باید در ازای جستجویی دراز و طاقت‌فرسا، شیئی شگفت‌انگیز را به دست آورد (Guichardet 2007: 47). نگهبانان این طلسم اسرارآمیز طبق معمول انجمنی از رازوران‌اند؛ برادرانی که ملزم به سوگند رازداری شده‌اند. برحسب تصادف، "گرال مقدس" حتی نام این نگهبانان می‌شود، مانند آنچه در اثر ساند اتفاق افتاده؛ یا حتی نام قلعه‌ای می‌شود که نگهبانان در آن گرد می‌آیند، یا معبدی و یا ملکی که جایگاه آنان و شیء شگفت‌انگیز است. در اثر لافورگ^۱، گرال مقدس حتی سیاره‌ای دوردست، در آن سوی خورشید می‌شود که شوالیه‌های گرال در آن اقامت دارند.

همچنین بر خواص شفابخش گرال تأکید می‌شود. زیرا، گرال به صورت‌های ظرف لطف و عصارهٔ الهی، سرچشمهٔ معجزات (ساند، نروال)، تقریباً به جادو زخم‌های جسمی و روحی را درمان می‌کند. گرال جسم را تغییر می‌دهد و روح را تجلی می‌بخشد. در قرن بیستم است که باید منتظر از نو شکفتن "مجموعهٔ گرال" تازهای باشیم. و به قول روبر بودری: "و آن هم چه شکفتنی!" (Baudry 1998, p. 68).

قرن بیستم

در ۱۹۰۰م، با آثار ژوزف بدیه^۲ و آپولینر^۳ رنسانس آرتوری آغاز می‌شود. هر دو شخصیت‌های آرتوری را از نوزنده می‌کنند. بدیه رمان مشهور خود، تریستان و ایزوت^۴ را منتشر می‌کند و آپولینر در کتاب جادوگر فاسد^۵ خود بر مرلین^۶ دست می‌گذارد. اما دیگر از ظهور دوبارهٔ گرال خبری نیست. برخی در مولن بزرگ^۷ فورنیه^۸، رابطه‌ای اسطوره‌ای با جستجوی گرال یافته‌اند (Herzfeld 2008: 99-107). در این رمان، قلب معجزه و تجسد آن تنها با سفری دریایی حاصل می‌شود. این تحول گواهی است بر بقای تقریباً

1. Laforgue, "Lohengrin, fils de Parsifal".

2. Joseph Bédier

3. Apollinaire

4. *Tristan et Iseult*

5. *Enchanteur pourrissant*

6. Merlín, جادوگر مشهور رمان‌های آرتوری که در تولد و به قدرت رسیدن آرتور نقش بسزایی داشت.

7. *Le Grand Meaulnes*

8. Fourmier

شکست‌ناپذیر مضمونی کهن و اسطوره‌ای که از زمان گیلگمش و اودیسه در طول زمان مانده است: بدین معنا که بهشت موعود اغلب جایی فراسوی آبه است.

آفونس دو شاتوبریان^۱

آفونس دو شاتوبریان در پاسخ پروردگار^۲ (۱۹۳۳: Chateaubriant)، از جستجوی گرال مقدس الهام می‌گیرد. او که به فرهنگ آلمان علاقه وافری داشت، موفق می‌شود ادبیات فرانسه را از نفوذ ادبیات واگنری برهاند و کتاب جستجو را با روایتی فرانسوی از نو بنویسند. خودِ رمان شاتوبریان هم در آغاز آن (۷۱-۶۹) و هم در پایان داستان (۲۹۹) صراحتاً به افسانه گرال اشاره می‌کند. و تمام خط سیر داستان در راستای این هدف است که همان دگرگونی طرح شده در کتاب جستجو را تحقق بخشد: گذر از شوالیه‌گری زمینی به شوالیه‌گری آسمانی.

وانگهی، شباهت‌هایی میان این داستان و رمان‌های قدیم بریتانیایی دیده می‌شود. دانشجوی جوانی در تعطیلات به سر می‌برد. در جستجوی شگفتی‌های طبیعت، پیاده گشت و گذارش را از راه دوکنشین بریتانیایی پیش می‌گیرد. در یک روز تابستانی، در بوته‌زارها گم می‌شود. بعد، به کنار جنگلی می‌رسد. حسی مرموز او را به پیشروی در جنگل فرامی‌خواند. همین سر نخ او را به ملکی متروک هدایت می‌کند، ملکی بایر^۳ که در پایان جهان گم شده است. آنگاه، خانه‌ای اشرافی و قدیمی و دور از دسترس تصادفی برایش نمایان می‌شود (۳۵-۲۰).

آیا همان سرگردانی و رسیدن پرسوال را به قلمرو گرال به یاد نمی‌آورد؟ و رسیدن او در وسط مراسم تشییع جنازه (p.۳۰) یادآور دیدار گوون از خانه اشرافی شاه مجروح^۴ در نخستین *ادامه گرال* است. دانشجوی جوان ما در آنجا پیرمرد در مانده‌ای را می‌بیند که الگویی است از شاه پیر یا شاه مجروح.

و شب، پیرمرد از مهمانش می‌پرسد: "از گرال چیزی میدانی؟" [..] رمان جستجوی گرال را خوانده‌ای؟" "زیباترین رمان [..] همپایه بزرگترین شعرهای انسانی [..]" (۶۸-۶۹). آنگاه، پیرمرد برای او از چیستی گرال پرده برمی‌دارد، آنچنانکه جوان خود را "در همان جاها در وسط داستان گرال و قلعه دست‌نیافتنی آن" حس می‌کند (p.۷۱).

1. Alphonse de Chateaubriant

2. *La Réponse du Seigneur*

3. *Gaste domaine*

4. Méhaigné

خلاصه آنکه در سراسر این رمان، شباهت‌های تنگاتنگی هست که این رمان را با مضامین همیشگی چرخهٔ گرال پیوند می‌دهد. هیچ مرحله‌ای از داستان نیست که به طرز غریبی یادآور فلان یا بهمان بخش از "رمان‌های" بریتانیایی نباشد.

ژان کوکتو^۱

زمانی به طول می‌انجامد تا (در ۱۹۳۷) نمایشنامهٔ *شوالیه‌های میز گرد* اثر ژان کوکتو در سه پرده منتشر شود. این نمایشنامه که بیشتر ملهم از جستجوی گرال مقدس است، می‌خواهد از سلطهٔ واگنر رهایی یابد.

کوکتو پرسوال و گالاد را در هم ادغام و شوالیهٔ گرالش را به نام گالاد مفتخر می‌کند. گرال گاه نمادش تغییر می‌کند و نوبت به نوبت، سعد و نحس می‌شود. اما این مرلین است که تبدیل به روح منفی می‌شود (p.۷۴) و نمادش تغییر می‌کند. او تبدیل به جادوگری هوشمند و بی‌رحم می‌شود (۵۹۶) که کشور را خراب می‌کند و جستجوی جعلی گرال را به راه می‌اندازد (۶۰۲-۶۰۱).

بیگمان کوکتو بیشتر بنمایه‌هایی را که عمومیت افسانه را شکل می‌دهند، حفظ می‌کند. اما به همهٔ این مضامین اقماری مرتبط با میز گرد ردیف‌هایی می‌گنجاند، محورهایی اختصاص می‌دهد، مدارهایی وارد می‌کند که کاملاً با شکل کلی مرسوم فرق دارد.

در مقایسه معلوم می‌شود نمایشنامهٔ کوکتو نسبت به روایت وفادار به اسطوره از چه برداشت آزاد و والائی بهره برده است! جنبه خوش‌بینانه‌اش آن است که او این نمایشنامه را سازماندهی دوباره و به روز کرده است. مخالفان پاسخ خواهند داد او آن را زیر و رو و تحریف کرده است. اما در امتداد فضای اسطورهٔ اصلی مانده است. همهٔ این دگرگونی‌ها در داده‌های افسانه هیچکدام به هستهٔ سخت این اسطوره لطمه نزده است. کوکتو در گرال، همان شیء اصلی مورد جستجو، توانایی‌های افسانه‌ای آن را بی‌عیب و نقص نگه می‌دارد: "گرال می‌درخشد، بوی خوشی دارد (۶۵۵)، درمانبخش است (۶۵۵) و هر جا که بخواهد خود را آشکار می‌کند." در *شوالیه‌های میز گرد* کوکتو، مرلین هم نگهبان قلمرو آرتور می‌شود و هم جادوگر شومی است که این قلمرو را مسموم و آن را تبدیل به سرزمینی بایر می‌کند. سایر تغییرات این اسطوره از خود شخص نویسنده است. کوکتو، آگاهانه یا ناخودآگاه، این اسطوره را، گذشته از ابتکار هنری‌اش، بنابر

1. Jean Cocteau

دلمشغولی‌های شخصی، ایدئولوژی، تمایلات و ترجیحات، و تخیلات خود تغییر داده است. پس، این گرایش‌ها تحت تأثیر جهت‌گیری‌های کاملاً متفاوتی بنابر شخصیت خود نویسنده قرار گرفته است. کوکتو زمانی آلوده مواد مخدر شد. او طلسم سیاه سرزمین بایر آرتوس را چون قلمروی می‌بیند که مرلین آن را مسموم کرده است و بازگشت گرال را درمانی برای سم‌زدایی. نویسنده با گزینش سیاسی یا فلسفی، نژادی یا احساسی، شغلی یا ذهنی، هر بار اسطوره را بنابر تمایلات خاص خود تغییر جهت می‌دهد.

ژولین گراک^۱

ژولین گراک همچون کوکتو در تئاتر است که می‌خواهد جستجوی گرال را نشان دهد. جنبش سوررئالیست از نظر او نوعی مشارکت مثل "میز گرد" بود، و بلندپروازی‌های او تصویری مدرن از جستجوی گرال در ماهیگیرشاه ارائه می‌دهد (Gracq 1989, 327-396). حس نزدیکی به رمان‌های برتانیایی و جو سوررئالیستی حاکم، چنین نشانه‌هایی گراک را شیفته از نو زنده کردن جستجوی گرال کردند و در ژانویه ۱۹۲۹، وقتی ۱۹ ساله بود، با پارسیفال ریشارد واگنر آشنا شد. گراک هم مانند نروال و لافورگ، برای ابد مجذوب طلسم‌های سحرآمیز "جادوگر پیر"، همان "افسونگر"، همان "درخت زهرآگین با سایه مرگبار" شد. و چگونه ممکن است تسلیم این وسوسه نشده باشد که او هم نگرش شخصی خود را از این اسطوره ارائه دهد؟ گراک آن را با جریانی بی‌ارزش آلود و رسماً به محتوای جام مقدس اهانت کرد. و وقتی گراک به نوبه خود این موضوع ماهیتاً "برتانیایی" را به صحنه می‌برد، آن را با تأثیر از واگنر و ولفرام فون ایشنباخ، در بافت آلمانی افسانه وارد می‌کند. در حالی که کوکتو بازتابی – تغییر شکل یافته – از جستجوی فرانسوی را منعکس می‌کرد، گراک از روایت آلمانی آن تأثیر گرفت. بنابراین، هر یک از آنان یکی از دو شاخه اصلی را ادامه دادند که درخت افسانه گرال میان آنها تقسیم می‌شود: سنت کرتین و روایت ولفرام.

همانگونه که عنوان ماهیگیرشاه نشان می‌دهد، این داستان دیگر نه در مورد پرسوال نامی است و نه پارسیفالی که محور اصلی داستان است. این داستان درباره آمفورتاس، جراح او، توطئه‌هایش و تکبر اوست که هدف قرار گرفته است. "جایگاه اصلی به شخصیت آمفورتاس داده شده است: بخاطر همین تغییر زاویه است که می‌توانیم چنین

1. Julien Gracq

عنوانی به این نمایشنامه بدهیم." (۳۳۲). این تغییر زاویه قانون دیگری را نیز در اسطوره‌ها تأیید می‌کند: قانون و ارونگی آنها: دیگر پدیدهٔ نادری نیست که اسطوره‌ها بتوانند همچون یک لباس پشت و رو شوند. پرسوال خودخواسته شکست می‌خورد و مسئلهٔ مورد نظر مطرح نمی‌شود. این ناکامی خودخواسته جریانی است که به کلی قطب‌های داستان را وارونه می‌کند. انسانی که اینجا می‌بینیم، به نوعی ضد پرسوال است.

اما خود گرال همان ارزش‌های سنتی‌اش را حفظ کرده است. موضوعاتی اقماری حول آن شکل گرفته و افسانه مجموعه خواصی به این طلسم عجیب داده است، و شاید هیچکس بهتر از گرال نتوانسته همهٔ صورت‌های این موضوعات اقماری و این مجموعه خواص را توضیح دهد. گرال "نور، موسیقی، بوی خوش و خوردنی" است (۳۴۰) در اثر گرال صحبت از اسطوره‌های خورشیدی است نه اسطوره‌های مسیحی و مذهبی. "دو اسطورهٔ بزرگ قرون وسطی، ترستان و گرال، مسیحی نیستند: ریشه‌های بسیاری حاکی از آنند که این اسطوره‌ها پیش مسیحی اند." (۳۲۹)

پییر بونوا^۱

پس از کوکتو و گرال، اثر مهم دیگری از نویسنده‌ای بی‌همتا به جستجوی گرال اختصاص پیدا کرد: *مونسالوا*^۲ اثر پییر بونوا.

می‌بینیم که چقدر ظرفیت زیاد و تازگی این اسطورهٔ سلتی بعدها در تماس با مسیحیت، دین حاکم، تغییر پیدا کرده تا حدی که به جام شام آخر یا طبق نان مقدس برگردانده شده است. بازیابی دیگری از این اسطوره در روزگار ما اتفاق افتاده که از این هم عجیب‌تر است. گروهی از نویسندگان، پژوهش‌گران، لغویان و رمان‌نویسان شکل گرفتند که می‌خواستند این گرال رمان‌های برتانیایی را به گنجینهٔ کاتارهای اوکسیتانی^۳ مربوط کنند. در این گروه، ابتدا باید از ولفرام فون اشنباخ نام برد، او مدعی بود که از "کیوت پرووانسی"^۴ نامی الهام گرفته است و روایت این شخص را از روایت تحریف شدهٔ کترین دو تروآ پذیرفتنی‌تر می‌دانست. در قرن نوزدهم، اوژن آرو،^۵ اهل پرووانس، گرال را مربوط به فرقهٔ کاتارها دانست، جنبشی مذهبی در جنوب فرانسه که ریشه در آیین

1. Pierre Benoît

2. *Montsalvat*

3. Occitanie، در جنوب فرانسه.

4. *Kyot de Provenz*

5. Eugène Aroux

مانوی داشت و در نیمه نخست قرن سیزدهم میلادی به دست صلیبیون نابود شد. پییر بونوا، رمان‌نویس (۱۸۸۶-۱۹۲۶)، به نوبه خود در یکی از آخرین رمان‌هایش به نام *مونسالوا مسئله گرال* را تحت‌تأثیر هم واگنر و هم کاتارها می‌داند. بونوا تخیلی اسطوره‌ای داشت. در خلال اثر داستانی خود بسیاری از اسطوره‌های باستانی را زنده کرد. اما تنها احیای افسانه‌های کهن در این قالب‌ها برایش کافی نبود. او فهمید که باید این "شیفتگی به یونان" را نیز که گراک و کوکتو نشان می‌دادند، کنار بگذارد. بونوا بارها و بارها برخی افسانه‌های قرون وسطایی را احیا کرد.

در ۱۹۲۲، *جاده گولها*^۱ منتشر شد که می‌توان آن را داستانی مشابه با دیدار پرسوال از قلعه گرال دانست. و نمی‌توان با اطمینان گفت که این ظهور دوباره داستان گرال غیرعمد بوده است. پرنده خرابه‌ها^۲ (۱۹۴۷) مانند *جاده گولها* با دیداری همچون دیدار پرسوال از قلعه گرال آغاز می‌شود و شباهت‌های زیادی میان پرسوال کرتین و این پرنده خرابه‌ها دیده می‌شود. قهرمان بینام؛ سرگردانی در چهارراه تقدیر که قهرمان را از محیط معمولی پیرامونش دور می‌کند، گذر از سرزمین بایر (۱۸)؛ دعوت عالیجناب ماهیگیر که مرد جوان را به قصرش دعوت می‌کند (۶۴)، جشنی برای او ترتیب می‌دهد و چیزی را به عنوان طلسم به او هدیه می‌دهد (۹۷-۱۰۰). اما در این داستان، بانوی خانه مجروح است، او که فلج است، نمی‌تواند از صندلی خود بلند شود و از مهمانش پذیرایی کند. قطعاً دسیسه‌های بعدی هم فرق دارند. اما پییر بونوا در *مونسالوا* روایت روشن‌تری از مسئله گرال ارائه می‌دهد. پس از چهل سال نوشتن، چهلمین رمان او تقریباً شاهکار بود. این رمان هم تحت تأثیر واگنر نوشته شده، هم از اسطوره‌های خورشیدی مایه گرفته، و هم کوشیده رد پای اوکسیتانی و کاتاری افسانه را بیابد زیرا این رمان تخیل‌پردازی او تو را را اقتباس می‌کند، کسی که می‌خواست شیء مقدس ژوزف آریماتی را به قلب گنجینه کاتارها منسوب کند (Rahn ۱۹۳۳).

گرال در اینجا همچون آثار کوکتو و گراک، جنبه ای شوم و گنگ هم دارد. هم منشأ شادی است و هم غم. اما بونوا چگونه این گرال را تصور کرده است؟ اگر ظاهراً از روایت فرانسوی افسانه هم به کلی بیخبر بوده باشد، به نظر می‌رسد میان گرال *طَبَقِ مسیحی*: پیاله، جام، ظرف مقدس، "پیاله مقدس" (Benoit 1957:76, 211, 309-310) از

1. *La Chaussée des Géants*

2. *L'Oiseau des Ruines*

3. *Méhaignée*

سویی، و گرالسنک و لفرام: "گوهر"، "سنگ نمادین"، "زمرد بسیار مقدس" (۱۷۲، ۹۵، ۳۱۳) از سوی دیگر مردمانه باشد. در مجموع، او نیز مانند نویسندگان پیش از خود هر دو جنبهٔ گرال را با هم درآمیخته است: پیاله‌ای است تراش‌خورده به شکل "سنگی درخشان و خیره‌کننده، زمردی بسیار بزرگ و شفاف که هرگز مانند آن دیده نشده بود" (۶۷-۷۷). او با سبک رئالیسم خود، زمان و آدم‌های جستجوی گرال را به روز کرده است. پرسوال جدید را استاد دانشگاهی در سال ۱۹۴۰ کرده است. اما با آنکه این افسانه را به روز کرده، ویژگی آسمانی گرال را به آن بازگردانده و به این ترتیب، آن را به اسطورهٔ اصلی پیوند زده است.

قواعد تحول اسطورهٔ گرال

کل زنجیرهٔ تحول در این اسطوره در اختیار ماست: اسطوره از کهن‌ترین اساطیر سلتی (و حتی هندواروپایی) آغاز می‌شود و تا داستان‌های مدرن‌تر علمی‌تخیلی می‌رسد، و در این مسیر، از رمان‌های "برتانیایی"، ادبیات درباری قرون وسطی می‌گذرد و رنگ و بوی مسیحی، رمانتیک، کاتار، رازورانه یا خردگرا نیز به خود می‌گیرد. کلیت تغییر نمی‌کند. هر قدر هم تغییراتی که نویسندگان جدید وارد اسطوره کرده‌اند، مهم باشد، اسطوره همیشه خصوصیات اصلی را حفظ کرده که آن را قابل شناسایی می‌کند، درست مانند موسیقی که یک تم با تنظیم‌های مختلف شناخته می‌شود. این "هستهٔ تغییرناپذیر" آن است. اما برخی بنمایه‌های اسطوره‌ای سیال هستند که تقریباً در همهٔ قصه‌ها و داستان‌های افسانه‌ای حضور دارند. مثلاً در اسطورهٔ مورد بحث ما می‌توان به جنگل‌های عمیق، جزیرهٔ دور افتاده یا خانهٔ بزرگ اسرارآمیز اشاره کرد. خلاصه، یکی از این چشم‌اندازها به تناسب ماجراهای شگفت‌انگیز داستان. درست مثل پیدایش ابهام‌آلود و رازآموزی تدریجی، جستجوی سرسختانه و فتح دنیایی فرازمینی. باری، به نقل از بودری (Baudry 1998: p.354)، "چه چیز باعث بزرگی و قدرت و ماندگاری یک اسطوره می‌شود، مگر چیزی جز توانایی اسطوره در جذب مجموعه‌ای از این اسطوره‌های سیال است؟ درست مانند اتمی که با جذب الکترون‌های بیشتر غنی می‌شود." بنابراین، هر چه اسطوره‌ای بتواند تعداد بیشتری از این مضامین پراکندهٔ اقماری را به دست آورد، امکان ماندگاری آن بیشتر خواهد شد.

گرال یکی از این اسطوره‌هاست. اگر افسانه‌ای از چنین اعتباری برخوردار شود،

آن را مدیون توانایی تجميع خود است برای آنکه توانسته همهٔ یک گام موسیقی را که متشکل از مضامین فرعی بود، در اطراف خود جمع کند، و نیروی جاذبهٔ آن چنان این مضامین را به خود جذب کرده که همچون شاخصه‌ایی اسطوره‌ای جزو آن شده‌اند. البته بنمایه‌های اصلی که اسطوره را تشکیل می‌دهند، وجود دارند اما همیشه همان روابط میان آنها حفظ نمی‌شود. روابط متقابل میان مضامین آنقدر اهمیت ندارد که حضور آنها به هر شکلی در میان مجموعهٔ افسانه‌ای، و این مسئله اسطوره را آنقدر شکل‌پذیر می‌کند که در تخیلات باقی بماند. از این گونه است طلسم‌های مختلف شگفت‌انگیز: گرال، نیزه، و شمشیر که از قرون وسطی و در متون مختلف، روابط متفاوتی میان آنها بوده است. بهترین نمونه نمایشنامهٔ ژان کوکتو است که در آن میبینیم بنمایهٔ ضربهٔ درناک از بنمایهٔ سرزمین بایر جدا می‌شود و به بنمایهٔ مسند خطرناک میپیوندد، حال آنکه ویرانی این زمین، این سرزمین بایر به مرلین نسبت داده می‌شود.

اگر اسطوره‌ای بارور باشد، گاه ممکن است وارونه شود - همانطور که لباسی را وارونه می‌پوشیم - به شرط آنکه در آن فضایی ماورائی وجود داشته باشد، بدون این فضا دیگر اصلاً اسطوره نیست (Baudry 1998 : 360). به این ترتیب، بنابر نظر کلود لویاشتراوس، افسانهٔ پرسوال فقط اسطورهٔ اودیپ را وارونه کرده است. اودیپ باید به پرسشی ناشناخته پاسخ می‌داد. و این کار را می‌کند. از آزمون سربلند بیرون می‌آید. و شاه تیس می‌شود. اما پرسوال باید می‌فهمید پرسش چیست. و نمی‌تواند بفهمد. او در آزمون موفق نمی‌شود. و سال‌ها سرگردان می‌شود.

یکی از این گزینش‌های فلسفی یا زیبایی‌شناختی، ممکن بود این اسطوره را متزلزل و حتی نابود سازد. در حقیقت، اغلب اوقات وقتی افسانه‌ای تحول پیدا می‌کند، برخی داده‌های اولیهٔ آن تحلیل می‌روند یا رنگ می‌بازند؛ دغدغهٔ "رئالیسم"، طبیعی یا قابل قبول کردن افسانه، نویسندگان را به سمت و سوی معقول کردن آنها می‌برد. چندان که برخی نویسندگان درصدد امحای ویژگی‌های فوق طبیعی اسطوره برمی‌آیند. و به تدریج، اسطوره خصوصیت مقدس خود را از دست می‌دهد. همین اتفاق برای اثر کترین دو تروا افتاد که شخصیت‌های اسطوره‌ای حماسهٔ سلتی را به صورت شوالیه‌های درباری درآورد که خود را وقف عشق‌های خیالی می‌کردند. اما در برابر این واکنش‌های منفی که هدفشان راززدایی از داستان است، تراوش‌های مثبتی می‌بینیم که این اقدامات را خنثی می‌کنند.

بررسی روبر بودری نشان می‌دهد که بارها تلاش‌هایی برای تقدس‌زدایی از این اسطوره از سویی صورت گرفته اما به موازات آن، با تقدس بخشیدن از سویی دیگر جبران شده است. به نظر او، "همه چیز طوری اتفاق می‌افتد که گویی میزانی کلی از داده‌های اسطوره‌ای ثابت بوده با متغیرهایی وابسته، گویی توازنی در خود اسطوره برقرار شده است." (Baudry 1998: 365). به عقیده ژان مارکس پیش‌نمونهٔ سلتی گرال دیگری بوده که فراوانی، زندگی دوباره و دانایی می‌بخشیده (Marx 1996: 138-139)، در اولین مرحله، کرتین آن را کوچک می‌کند و به طبّقی ساده، به یک جام (گرال)، شیئی معمولی، اسمی عام تبدیل می‌کند. اما خیلی زود آن را به جام (گرال) یا گرال خاص اصلاح می‌کند. سپس، در تداوم اسطوره، در نخستین مرحله تبدیل به گرال فراوانی و ثروت و در مرحلهٔ دوم، تبدیل به گرال مقدس می‌شود؛ و در اثر روبر دو بورون، گرال بسیار مقدس محتوی خون بسیار مقدس عیسی است. می‌بینیم که چگونه ظرفی، به این ترتیب، ارزش مقدس اولیهٔ خود را به دست می‌آورد (Boron 1999).

نتیجه‌گیری

اسطوره زندگی می‌کند و باقی می‌ماند بی‌آنکه متعلق به دوره‌ای خاص، مردمی خاص و قاره‌ای خاص باشد. گاه لحظه‌ای می‌رسد که اسطوره‌ای که بسیار مورد استفاده قرار گرفته، مثل اسطورهٔ گرال در قرون وسطی، نیاز دارد مدتی رها شود تا قوای تحلیل رفته‌اش را تجدید کند. پس این اسطوره هم مدتی پنهان می‌شود، بعد کورسویی می‌زند، مانند آتشی که خوب خاموش نشده و زیر خاکستر پنهان است. اما اسطوره‌ای بزرگ نمی‌میرد. زندگی می‌کند و باقی می‌ماند، و هر چند به نظر می‌رسد که بسیار رو به فنا رفته، همیشه توانسته از نو جوان و دوباره پدیدار شود. هستهٔ آن تغییرناپذیر است، قابلیت تجمیع اسطوره‌های جانبی را دارد و گاه نیز با گذر زمان شکل وارونه به خود می‌گیرد. وانگهی، همانگونه که می‌بینیم، اسطورهٔ گرال فقط به قرون وسطای فرانسه محدود نمی‌شود و در فراسوی آن هم امتداد می‌یابد. از آنجایی که این اسطوره تمایلات دائمی بشر را بیدار می‌کند، همچنان بر روح ما تأثیر می‌گذارد. تا آنکه به امروز می‌رسد و چرخهٔ گرال تازه و انکارناپذیری را شکل می‌دهد و نه فقط رمان، شعر، تئاتر را فرامی‌گیرد که به نقاشی، علمی‌تخیلی، سینما، انیمیشن و نیز کشیده می‌شود.

منابع

- ALEXE, Manuela, 2001, "Les visages multiples du graal", *Dialogos*, 3, p. 35-41.
- BAUDRY, Robert, 1998, *Graal et littératures d'aujourd'hui*, Paris, Terre de Brume éditions.
- BENOIT, Pierre, 1957, *Montsalvat*, Paris, Albin Michel.
- 1947, *L'oiseau des ruines*, Paris, Albin Michel.
- 1922, *La Chaussée des Géants*, Paris, Albin Michel.
- BORON, Robert de, 1999, *Le Roman de L'Estoire dou Graal*, Paris, Honoré Champion.
- CHATEAUBRIANT, Alphonse de, 1922, *La réponse du Seigneur*, Paris, Grasset.
- COCTEAU, Jean, 2003, *Les Chevaliers de la Table Ronde*, *Théâtre Complet*, Paris, Gallimard.
- GRACQ, Gulien, 1989, *L'Œuvres complètes*, Paris, Gallimard, NRF, pp. 327-396, "Bibliothèque de la Pléiade".
- GUICHARDET, Jeannine, 2007, *Balzac-mosaïque*, Clermont-Ferrand : Presses univ. Blaise Pascal.
- HERZFELD, Claude, 2008, "Un Graal Cathare? Tentatives modernes de récupération", in: *Graal et Modernité*, Paris: Dérivy.
- LAFORGUE, Jules, 1997, "Lohengrin, fils de Parsifal", in *La Vogue*, 1886, repris in: *Moralités légendaires*, Paris, 1887, rééd. Pascal PIA, Paris, Gallimard, "Folio"
- MARX, Jean, 1996, *La légende arthurienne et le Graal*, Genève, Slatkine Reprints, réimpression de l'édition de Paris.
- NERVAL, Gérard de, 1993, "Les Fêtes de Wimar... Lohengrin", in: *La Presse*, 18 septembre 1850, repris in: *Lorely, Œuvres*, Paris, Gallimard, "Bibliothèque de la Pléiade".
- RABELAIS, François, 1994, *Œuvres*, éd. M. Huchon, Paris, Gallimard, NRF, "Bibliothèque de la Pléiade".
- RAHN, Otto, 1933, *Croisade contre le Graal*, préfacé par René Nelli, Philippe Schrauben, 1985.

SAND, George, 1959, *Consuelo, la comtesse de Rudolstadt*, éd. Léon Cellier et Léon Guichard, Paris, Garnier, 3 vol., t. III, Epilogue, "Classiques Garnier".

TROYES, Chrétien de, 1984, *Perceval ou le conte du Graal*, éd. Daniel Poirion, in: *Œuvres complètes*, Paris, Gallimard, NRF, pp. 683-814, "Bibliothèque de la Pléiade".

WALTER, Philippe, 2004, *Perceval, le pêcheur et le Graal*, Paris, Imago.

Galaad, le pommier et le Graal, Paris, Imago, 2004 -